

مقایسه تطبیقی معنای رنج در اندیشه ویکتور فرانکل و مولانا

شبنم قدیری یگانه^۱؛ اسماعیل آذر^۲ (نویسنده مسئول)؛ ساره زیرک^۳

صص (۹۳-۶۲)

چکیده

مفهوم رنج با زندگی بشری درآمیخته و جزء جدایی‌ناپذیر جهان مادی است. هر انسانی به نوعی طعم تلخ درد و رنجی را که سرنوشت برایش مقدر کرده می‌چشد. شناخت چستی رنج و معنایش در اندیشه ویکتور فرانکل، بنیان‌گذار نظریه معنادرمانی، و مولانا، عارف قرن هفتم، محور این پژوهش است. دکتر فرانکل با تحمل رنج‌هایش در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها، نگرش معنادار به رنج را یکی از مبانی اساسی معنادرمانی قرار داد. او یکی از راه‌های معنا بخشیدن به زندگی را درک معنای رنج‌های گریزناپذیر می‌شمارد و بر این باور است که ارزش‌های نگرشی پذیرش و تحمل مصائب را آسان می‌کند. مولانا نیز عارفی است که بر ساحت روان‌شناسانه وجود انسان واقف است. در زندگی با رنج‌های بسیاری روبرو بوده و با جهان‌بینی وجودی و فلسفی، معنای رنج و غم مقدر را بیان می‌کند. به باور او هستی آمیخته با رنج‌های اجتناب‌ناپذیر است، اما با نگاهی دقیق می‌توان معنای باطنی رنج‌ها را دریافت. اگر آدمی به درک این معنا برسد، رنج‌ها را می‌پذیرد و بی‌تابی نمی‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر دو اندیشمند توسعه‌نگاهی یکسان به رنج دارند و محنت‌های انسان را دربردارنده مفاهیم و معانی می‌دانند، اما در آثار مولانا مؤلفه‌های رنج معنادار بیشتر است و برای معنای رنج تمثیل‌های متعددی بیان شده است.

کلمات کلیدی: ارزش‌های نگرشی، رنج، معنادرمانی، ویکتور فرانکل، مولانا

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران. shabnam.ghadiri@yahoo.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران. drazar.ir@gmail.com

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران. sara.zirak@gmail.com

۱. مقدمه

ویکتور. امیل. فرانکل (Viktor.E.Frankl) (۱۹۰۵-۱۹۹۷) روان‌پزشک اتریشی، عضو مکتب وجودگرایی یا دازین^۱ (Dasein) و بنیان‌گذار نظریه معنادرمانی است. فرانکل با تجربه سه سال اسارت در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها، نظریه‌اش را در عمل زیست و بنیاد این مکتب روان‌درمانی ریشه در ناملایمات زندگی شخصی‌اش داشت. یکی از مؤلفه‌های این نظریه مسئله نگرش معنادار به رنج است. به باور فرانکل یکی از اصول درک معنای زندگی، ارزش‌های نگرشی؛ یعنی شیوه نگرش معنادار به ناملایمات زندگی است. اگر چه انسان توان تغییر سرنوشت ناگزیرش را ندارد، اما در انتخاب واکنش در برابر مصیبت‌ها آزاد است.

مولانا جلال‌الدین رومی نیز در مثنوی با درک و معرفتی جامع از انسان، به هدف و معنای زندگی و معنای رنج پرداخته و ساحت روان‌شناسانه وجود انسان را بررسی کرده است. او معتقد است خداوند صادره‌ای جز خیر ندارد و بر طبق آیه شریفه «وَمَا رُبُّكَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ»^۲ (فصلت: ۴۶) هیچ‌گاه به بندگان ستم نمی‌کند، زیرا عدل از صفات ذاتی اوست، حتی رویدادهایی که به نظر انسان متحیر و درمانده غیر عادلانه است، معنادار و همسو با حکمت الهی است. اگر انسان باطن سختی‌ها را دریابد، آنها را با بهترین دیدگاه پذیرا می‌شود.

۱-۱. بیان مسئله

زندگی بشر همواره با درد و رنج همراه بوده و این مسئله یکی از مهم‌ترین وجوه اندوهبار زندگی به‌شمار می‌آید. آفرینش جهان و موضوع رنج درهم آمیخته و انسان ناگزیر به تحمل آن است. کسی که در مصیبت‌ها و دشواری‌ها معنایی می‌یابد آن را به آسانی می‌پذیرد و از وجود رنج‌ها شکایت نمی‌کند. درک متون دینی نیز ما را در پذیرش رنج‌ها یاری می‌دهد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي الْكَبَدِ» به یقین انسان را در سختی آفریدیم.

^۲ پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست

(بلد: ۴) انسان با فهم معنای رنج، رحمت و حکمت خداوند را درک می‌کند و تاب‌آوری- اش افزون می‌شود.

مسئله پژوهش این است که بر اساس نظریه فرانکل و اندیشه مولانا، انسان گریزنده از رنج و درد چگونه می‌تواند با مصیبت‌ها کنار بیاید و آنها را بپذیرد. درک معانی نهفته در محنت‌ها می‌تواند انسان را در پذیرش دشواری‌ها یاری دهد و تحمل آنها را برایش آسان کند. در روند پژوهش در پی روشن شدن این پرسش‌ها هستیم که چه رنج‌هایی معنادار است و چگونه می‌توان رنج را پذیرفت و با آن کنارآمد؟ تا چه اندازه می‌توان رنج معنادار را در اندیشه فرانکل و مولانا همسو دانست؟ فرضیه این است که کشف معنای نهفته در رنج‌های اجتناب‌ناپذیر و مقدر سبب پذیرش و به تبع آن آسانی رنج می‌شود. هر دو اندیشمند تا حدودی نگرش یکسانی به معنای رنج دارند، اما چنین به نظر می‌رسد که با توجه به حجم بیشتر آثار مولانا و معرفت او به مفاهیم عمیق عرفانی و فلسفی، این نگاه در تفکر مولانا غنی‌تر باشد.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

تطبیق نظریه‌های روان‌شناسی مطرح در دنیا با اندیشه‌های بیان شده در ادبیات فارسی، نشان دهنده ظرفیت بالای متون فارسی است که به برکت پژوهش‌های اخیر به عرصه ظهور درآمده است. یکی از این نظریه‌ها نگرش معنادار به رنج در معنادرمانی ویکتور فرانکل است که تطبیق آن با اندیشه مولانا نشان می‌دهد که این نگاه به رنج و درک معنای نهفته در آن قرن‌ها پیش در گنجینه ادب ما نهفته بوده است.

۱-۳. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های پیشین با قسمتی از چارچوب این مقاله هم‌خوانی دارد و به مبانی رنج در اندیشه مولانا پرداخته‌اند.

- شهبازی ایرج (۱۳۸۶)، «رنج از نگاه مولانا»، مجله پژوهشنامه ادب حماسی، تابستان و بهار، ش ۴، صص ۱۶۷-۱۸۶.

- این مقاله به انواع رنج و علت رنج‌های خودخواسته و تبیین مسئله رنج از منظر توحیدی و آثار نیکوی رنج پرداخته است.
- فاطمه لاجوردی و ابراهیمی زینب (۱۳۸۸)، «مفهوم رنج از دیدگاه مولوی»، مجله پژوهشنامه ادیان، بهار و تابستان، ش ۵، صص ۴۹-۶۶. در این مقاله به ماهیت رنج در اندیشه مولوی و انواع آن پرداخته شده است.
 - گرجی مصطفی (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل ماهیت درد و رنج در مثنوی معنوی»، مجله مطالعات عرفانی، بهار و تابستان، ش ۱۵، صص ۱۳۹-۱۶۲. در این مقاله معناشناسی، ماهیت، وجودشناسی، علل و عوامل درد و رنج، راه‌های رهایی، غایت-شناسی و نتایج آن مورد بررسی قرار گرفته است.
 - محمودی حسین و دادبه اصغر (۱۳۹۲)، «رنج از نگاه مولانا با نگاهی به مسئله شر»، مجله پژوهشنامه فلسفه‌دین (نامه حکمت)، پاییز و زمستان، ش ۲، پیاپی ۲۲، صص ۱۶۳-۱۸۸. در این مقاله به روش‌شناسی مولانا در بحث رنج، ماهیت، انواع، علت‌ها، آثار و نتایج رنج و روش‌های مواجهه با آن پرداخته شده است.
 - کریمی، سودابه (۱۳۹۳)، بانگ آب، تهران: امید صبا. فصل سوم این کتاب به خاستگاه رنج، نحوه برخورد با آن و مسئله خیر و شر پرداخته است.
- پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه معنادرمانی، به مقایسه تطبیقی معنای رنج از دیدگاه ویکتور فرانکل و مولانا می‌پردازد که پیش از این، مورد پژوهش قرار نگرفته است.

۱-۴. روش تحقیق

پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای صورت گرفته است. محدوده پژوهش آثار ویکتور فرانکل و آثار مولانا با تمرکز بر مثنوی است. در این جستار نخست به بیان دیدگاه فرانکل و مولانا درباره معنای رنج می‌پردازیم، سپس معنای مشترک رنج را در باور این دو اندیشمند بررسی می‌کنیم و در آخر آنچه را که مولانا فراتر از دیدگاه فرانکل درباره معنای رنج بیان کرده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۵. مبانی نظری تحقیق

۱-۵-۱. معنادرمانی یا لوگو تراپی (Logotherapy): نظام روان‌درمانی ویکتور فرانکل است که بر اهمیت درک و کسب معنای زندگی تکیه می‌کند و در ردیف روان‌پزشکی وجودی یا روان‌شناسی انسانی قرار می‌گیرد. لوگو به معنای خرد، حقیقت، معنا، کلمه، سخن و فکراست و جمع این واژه لوگوس (Logos) به معنی کلام خداست. فرانکل واژه لوگو را به معنا تعبیر می‌کند.

۱-۵-۲. ارزش‌های نگرشی (Attitudinal values): وقتی شخص با اتفاقی روبرو می‌شود که سرنوشت به او تحمیل کرده با نگرشی معنادار با آن برخورد می‌کند. مثلث تراژیک رنج، گناه و مرگ با این دیدگاه معنادار می‌شوند. نگرش معنادار به رنج که در مقاله حاضر به آن می‌پردازیم در همین حوزه قرار می‌گیرد.

۲. بحث و بررسی

۱-۲. معنای رنج از دیدگاه ویکتور فرانکل

ویکتور فرانکل در اردوگاه کار اجباری مشاهده کرد افرادی که از نظر جسمی در سلامتی کامل بودند و به نظر می‌رسید که تاب نامالایمات را داشته باشند، خیلی زود دچار ناکامی و افسردگی می‌شدند، اما کسانی که ظاهر مقاومی نداشتند در برابر فجایع و ناکامی‌های اردوگاه تاب می‌آوردند. او بر اساس تحقیقات خویش دریافت نحوه تفکر در استقامت افراد نقش اساسی دارد. کسانی که معنای مصیبت‌های خود را کشف می‌کنند با قدرت بیشتری دشواری‌ها را تاب می‌آورند، اما کسانی که معنا و توجیهی برای زندگی ندارند و هدفی در ناکامی‌هایشان نمی‌جویند از لحاظ روانی آسیب پذیرند.

به باور فرانکل هرگاه انسان با رویدادی اجتناب‌ناپذیر یا سرنوشتی تغییرناپذیر مواجه شود، فرصت می‌یابد عالی‌ترین ارزش و ژرف‌ترین معنای زندگی؛ یعنی رنج بردن را تجربه کند. درد و رنج پدیده‌هایی مهم برای نشان دادن ارزش وجود انسان است. آنچه بسیار اهمیت دارد نوع نگرش انسان به رنج و شیوه‌ای است که آن رنج را تحمل می‌کند.

(فرانکل، ۱۳۹۷، ج: ۱۶۹)

معنادرمانی تأکید می‌کند که باید از رنج بردن امتناع کنیم، ولی در صورتی که رنج تقدیر محتوم باشد نه تنها باید آن را پذیرفت، بلکه باید آن را به دستاوردی معنادار تغییر داد. در زمینه رنج، انسان موضع خود را در مواجهه با تقدیر اتخاذ می‌کند و اگر چنین نباشد رنج نمی‌تواند معنادار باشد. (فرانکل، ۱۳۹۷، الف: ۸۱)

«نگرش معنادرمانی به زندگی تقریباً خوشبینانه است، زیرا به انسان می‌آموزد در زندگی هیچ جنبه منفی و اندوهباری را نمی‌توان یافت که فرد با اتخاذ موضع مناسب نتواند آن را به دستاورد مثبت تبدیل کند.» (همان، ۸۲)

بنا به عقیده فرانکل جدا کردن سختی، مرگ، تقدیر و رنج از زندگی به معنای گرفتن شکل و حالت از زندگی است. تنها زیر ضربات کوبنده سرنوشت زندگی شکل و صورت می‌گیرد. آنچه باید تاب آورده شود باید موقعیتی مقدر باشد که نه بتوان تغییرش داد و نه از آن گریخت. این‌گونه تاب آوردن به نمودی اخلاقی منتهی می‌شود. تنها رنج گریزناپذیر، رنج بامعناست. (فرانکل، ۱۳۹۷، د: ۱۵۹-۱۵۷)

به باور فرانکل اگر زندگی معنای واقعی داشته باشد رنج نیز معنادار است. رنج، بخش جدایی‌ناپذیر زندگی است. زندگی انسان بدون رنج و مرگ کامل نخواهد شد. (فرانکل، ۱۳۹۷، ج: ۱۱۳) از نظر او تنش لازمه بهداشت روانی است و یافتن معنای وجودی، تنها پدیده مهمی است که به انسان در زندگی یاری می‌رساند. به اعتقاد فرانکل در این عبارت نیچه مفهومی بزرگ می‌توان یافت: «کسی که چرایی زندگی را می‌یابد با چگونگی آن خواهد ساخت.» (همان: ۱۵۹) او در این باره می‌گوید: «هنگامی که مرا به اردوگاه اسیران آشویتس بردند دست‌نوشته کتابی را که برای چاپ آماده می‌کردم و همراه داشتم از من گرفتند. تمایل فراوان برای بازنویسی آن مطالب، همان معنایی بود که لحظات دشوار اسارت را برایم تحمل‌پذیر کرد تا زنده بمانم. در همه مدتی که در تب تیفوس می‌سوختم روی تکه‌کاغذهایی یادداشت‌هایی می‌نوشتم تا اگر روزی آزاد شوم بتوانم آنها را به صورت کتاب به چاپ رسانم.» (همان: ۱۶۰)

به اعتقاد فرانکل تنش برای زندگی انسان لازم است و نباید از وجود اندکی تنش در تلاش انسان به منظور یافتن معنای بالقوه زندگی نگران بود. تنها از این طریق، معناجویی

در او بیدار می‌شود. او این باور را که بهداشت روانی، زندگی در شرایط فاقد تنش است، اندیشه‌ای نادرست و خطرناک می‌داند زیرا آنچه انسان لازم دارد تعادل و فقدان تنش نیست، بلکه تلاش برای دستیابی به هدفی شایسته به رغم تنش‌های موجود است. (همان: ۱۶۰ و ۱۶۱)

به باور فرانکل بشر به تنش نیازمند است و برای همین گاهی به خلق تنش مبادرت می‌کند. انسان با ایجاد عمدی تقاضا و فرارگرفتن داوطلبانه در موقعیت‌های فشارآور به-طور موقت، برای خود تنش ایجاد می‌کند. مثلاً ورزش کردن موقعیت‌های اضطراری فراوانی به وجود می‌آورد. به باور او چیزی که بشر نیاز دارد یک میزان مناسب و متوسط از تنش است. اگر شخص وظیفه‌ای برای به‌انجام رساندن نداشته باشد و از تنش مشخصی که در اثر انجام چنین وظایفی به‌وجود می‌آید، محروم بماند ممکن است به نوروژ اندیشه زاد (noogenic neurosis) ⁱⁱ مبتلا گردد. بنابراین بشر خودبه‌خود در جستجوی تنش نیست، بلکه در جستجوی وظایفی است که به‌انجام رسانیدن آنها ممکن است معنایی را به وجود او بیفزاید. بشر اساساً با معنی‌جویی برانگیخته می‌شود. (همان: ۹۸-۹۶)

۲-۲. معنای رنج از دیدگاه مولانا

به باور مولانا رنج‌ها از حیث خاستگاه دو دسته‌اند: «رنج‌هایی که آدمی خود برای خویشتن پدید می‌آورد ⁱⁱⁱ و رنج‌هایی که خداوند به علل گوناگون برای انسان پیش می‌آورد. رنج‌های گروه اول از نظر مولوی مردود و محکومند و آدمی باید به مبارزه و مقابله با آنها پردازد و خود را از آنها تهی و فارغ سازد تا به آرامش رسد، اما رنج‌های دسته دوم هدفمند، مقدس و والایند و نه تنها نباید از آنها گریخت، بلکه باید در آنها آویخت و از آنها بهره‌مند شد، چراکه برای تعالی آدمی گریز و گزیری از آنها نیست. بیشتر سخنان مولانا راجع به رنج‌های دسته دوم است و از منظر توحیدی که او به آفاق هستی می‌نگرد رنج‌های گروه اول که بخش عظیمی از واقعیات زندگی زمینی را تشکیل می‌دهند اصلاً به چشم نمی‌آید، اما رنج‌های شکوهمند دسته دوم کاملاً برای او پذیرفتنی و توجیه پذیرند.» (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

در این جستار صرفاً به بررسی رنج های مقدر می پردازیم و رنج هایی را که با نادانی انسان به وجود آمده اند در نظر نداریم. تبیین این امر در پذیرش رنج هایی که از حیطة مسئولیت و اختیار انسان خارج است بسیار کارگشا است.

از دیدگاه مولانا انسان با اتکا به عنایت الهی معنای نهفته در رنج ها و دردهای محتمل در تقدیر را درک می کند و آنها را معنادار می یابد. در اینصورت تحمل سختی رنج ها برایش آسان می شود و آنها را به راحتی می پذیرد.

مُتَّكِلٌ چُون دَید تَأویلاتِ رَنجِ بُرْدِ بَیند، کِی شُود او ماتِ رَنجِ؟

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۳۸۹/۵: ۱۹۹۳)

در سنت اندیشگانی مولانا رنج از وجوه «نعل باژگونه» است. او انسان را به درک باطن پدیده ها و گذر از ظاهر فرا می خواند. چه بسا در آنچه رنج می نماید لطف باشد و در آنچه غم می نماید شادی نهفته باشد. او با تمثیل ها و داستان ها در گره گشایی و عبور از ظاهر به باطن به یاری انسان دردمند می آید.

قَهر را از لطف داند هر کسی خواه دانا خواه نادان یا خسی

لیک لطفی قَهر در پنهان شده یا که قَهری در دل لطف آمده

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۵۰۶/۳ و ۱۵۰۷)

۲-۳. معانی مشترک رنج در اندیشه فرانکل و مولانا

ویکتور فرانکل در جریان مشاوره هایش به بیماران با روان شناسی وجودی، معانی درد و رنج آنها را بیان می کند و مولانا نیز قرن ها پیش از فرانکل معانی رنج های اجتناب ناپذیر را از دیدگاه جهان بینی دینی و معرفت شناسی بررسی کرده است. او از همه جهات مسئله غایت شناسی درد و رنج را می کاود و سود انسان صاحب درد را از تحمل موقعیتی که در آن است بازگو می کند. ویکتور فرانکل و مولانا در پنج مورد، تفکری همسو دارند:

۲-۳-۱. لازمه آفرینش و جزء جدایی ناپذیر زندگی: به اعتقاد فرانکل هیچ انسانی از رنج

و بیماری مصون نیست و رنج جزء جدایی ناپذیر آفرینش انسان است. او در این باره داستان

گوتامی هندی را بیان می‌کند که پس از ازدواج پسری به دنیا آورد که درگذشت. او به شدت بی‌قراری می‌کرد، جسد پسرش را از شهری به شهر دیگر می‌برد و درخواست نوشدارو می‌کرد. مردم او را مسخره می‌کردند. مردی به او توصیه کرد که از آموزگار بزرگ یاری بخواهد. مادر نزد آموزگار بزرگ رفت و از او برای بازگرداندن فرزندش به دنیا نوشدارو طلبید. او به زن گفت باید به شهر برود و از خانه‌هایی که در آن هیچ بیماری نباشد یا کسی نمرده باشد دانه‌ای خردل بگیرد. زن به همه خانه‌های شهر سرزد، ولی هیچ خانه‌ای را نیافت که کسی در آن رنج بیماری یا مرگ را تحمل نکرده باشد. آنگاه دریافت رنج، قانونی طبیعی است که همگان از آن سهمی می‌برند. (فرانکل، ۱۳۹۷، الف: ۱۲۴)

در نظر مولانا نیز یکی از راهکارهای رهایی از رنج توجه به عمومیت داشتن بلاهاست؛ به این معنا که شخص این واقعیت را دریابد که مصیبت تنها از آن او نیست. مولانا با نگاه دیالکتیکی (dialectical) همه اجزای هستی را در پستی و بلندی، خوشی و ناخوشی و دو قطب مثبت و منفی می‌بیند. از نظر او افراستگی آسمان و فرودآمدگی زمین، خشکی و سرسبزی، شب و روز، جنگ و صلح، خوف و رجا و بعث و مرگ لازمه معنای این جهان است. پس حال و روز انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و درد و رنج بخش جدایی‌ناپذیر این جهان است.

خافض است و رافع است این کردگار	بی از این دو برنیاید هیچ کار
خَفُضِ اَرْضِی بَیْنِ وَ رَفْعِ اَسْمَانِ	بی از این دو نیست دورانش، ای فلان!...
همچنین دان جمله احوال جهان	قَحْطُ وَ جَذْبُ وَ صَلْحُ وَ جَنْگُ از اِفتتان

(مولوی، ۱۳۸۹، ۶: ۱۸۴۷-۱۸۵۲)

همچنین در بیانی دیگر، فراز و فرود را لازمه وجود این جهان می‌شمارد:

چرخ سرگردان که اندر جست و جوست	حال او چون حال فرزندان اوست
گه حَضِیض و گاه اوسط، گاه اوج	اندر او از سعد و نحسی فوج فوج...
چونکه کَلِّیات را رنج است و درد	جزو ایشان چون نباشد روی زرد؟

(مولوی، ۱۳۸۹، ۱: ۱۲۹۰-۱۲۸۷)

۲-۳-۲. زمینه‌ساز نزدیکی به خداوند: ویکتور فرانکل با جوانی که به مدت دو سال و نیم به علت نشانه‌های بیماری اسکیزوفرنیک در آسایشگاه بستری بود ملاقات کرد. از جمله مشکلات او این بود که از پیشینه‌ی خداشناسانه‌ای که در آن بزرگ شده بود دور افتاده بود و شک‌هایش از وقتی آغاز شده بود که در بیمارستان بستری شده بود. او به جوان گفت: مسلماً برای حضرت یونس پیامبر خوشایند نبود که خود را در شکم نهنگ محبوس ببیند، اما وقتی در چنین وضعی قرار گرفت پی‌برد که قبلاً در زندگی از چه مسئولیتی شانه خالی کرده است. شاید خداوند با دوسال‌ونیم محبوس کردن تو در آسایشگاه می‌خواست تو را هم با مسئولیتی روبرو کند. شاید محبوس بودن تو تکلیفی بود برای دوره‌ی معینی از زندگی تو. در حقیقت باید در سطح والایی از معنویت قرار می‌گرفتی. باید متعالی‌تر از زمانی می‌شدی که بیمار شدی. اکنون از آنچه که باید در آسایشگاه تجربه و تحمل می‌کردی رها شده‌ای. شاید از حالا به بعد به تعالیم تلمود عمیق‌تر بیندیشی؛ یعنی مطالعه آن باید برایت مفیدتر و معنی‌دارتر شود. (فرانکل، ۱۳۹۷: ۱۵۰ و ۱۵۱)

مولانا نیز در ابیات آغازین مثنوی، از دوری معشوق حقیقی و سرچشمه الطاف رحمانی ناله و شکایت سر می‌دهد و رنج فراق از نیستان عالم معنا را بیان می‌کند. براساس پیش‌فرضی، علت‌العلل همه درد و رنج‌ها این است که آدمیان از خداوند، این «دیگری» راز آمیز و سرشار از عظمت و جلال، جدا افتاده‌اند. اگر ناشاد، شرمنده و ناموفقند همه معلول و نشانه جدایی‌شان از امر قدسی است. اگر این جدایی به آخر رسد و این فراق به وصال انجامد و آدمی با آن موجود قدسی مواجهه شخصی بیابد، این مواجهه در سیر دنیوی حیات تحلیل‌رفته و به ابتداء افتاده او دخل و تصرف می‌کند و او را رهایی می‌بخشد. (ملکیان، ۱۳۸۳: ۵۶) به باور مولانا هرگاه انسان غم فراق را دریابد، از اشتغالات دنیوی و شهوات دست می‌کشد و خود را به خداوند نزدیک می‌کند تا از درد و رنج دوری بکاهد. بنابراین می‌گوید:

شاد از غم شو که غم دام لقا است اندر این ره سوی پستی ارتقا است
غم یکی گنج است و رنج تو چو کان لیک کی درگیرد این در کودکان؟

(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/ ۵۰۹ و ۵۱۰)

«تجربه اندوه، انسان را نسبت به ماهیت این عالم هوشیار می‌کند و رفته رفته به او می‌آموزد که ریشه بسیاری از این اندوه‌ها دل بستن به محبوب‌های زوال پذیر بوده است. بنابراین برای درمان اندوه‌های دنیایی فرد باید عاقبت اندیشانه محبوب‌های فانی خود را با محبوب باقی جایگزین کند.» (نراقی، ۱۳۹۹: ۱۳۲)

عشق آن زنده گزین کو باقی است کر شراب جان فزایت ساقی است

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۱۹/۱)

درد و رنج بیماری نیز سبب التجا به خداوند است. رنجی گواراست که تاب خفتن را از بیمار می‌ستاند و او را با یاد خدا بیدار می‌دارد. مولانا در این باره از زبان صحابه بیماری که پیامبر به عیادتش رفت چنین می‌گوید:

ای مبارک درد و بیداری شب	ای خجسته رنج و بیماری و تب
حق چنین رنجوری داد و سقم	نک مرا در پیری از لطف و گرم
برجهم هر نیم شب لابد شتاب	درد پشتم داد هم تا من ز خواب
دردها بخشید حق از لطف خویش	تا نخسبم جمله شب چون گاومیش

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۲۵۶/۲-۲۲۵۹)

همچنین در فیه مافیه آمده است: «به وقت درماندگی او را خوانند همه و به وقت درد دندان و درد گوش و درد چشم و تهمت و خوف و ایمنی همه او را خوانند به سیر و اعتماد دارند که می‌شنود و حاجت ایشان روا خواهد کردن و پنهان‌پنهان صدقه می‌دهند از بهر دفع بلا را و صحت رنجوری را و اعتماد دارند که آن دادن و صدقه را قبول می‌کند.» (مولوی، ۱۳۹۳: ۱۸۰) درباره غفلت زدایی رنج نیز چنین می‌گوید: «چون رنج آمد پرده غفلت دریده شد. حضرت حق را مقرر شد و ناله می‌کند که یارب، یارحمن، یاحق، صحت بازیافت. باز پرده غفلت پیش آمد. می‌گوید کوخدا؟ نمی‌یابم نمی‌بینم چه جویم؟ چون است که وقت رنج دیدی و یافتی، این ساعت نمی‌بینی؟ پس چون در رنج می‌بینی رنج را بر تو مستولی کنند تا ذاکر حق باشی.» (همان: ۵۶۶)

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش
 صد شکایت می‌کند از رنج خویش
 حق همی‌گوید که آخر رنج و درد
 مر تو را لابه کنان و راست کرد
 این گله ز آن نعمتی کن کت زند
 از درِ ما دور و مطرودت کند
 (مولوی، ۱۳۸۹: ۹۱/۴-۹۳)

مولانا صحت فرعون را حجاب او از حق می‌داند و می‌گوید: «حق تعالی فرعون را چهارصد سال عمر و مُلک و پادشاهی و کامروایی داد، جمله حجاب بود که او را از حضرت حق دور می‌داشت. یک روزش بی‌مرادی و دردمرند تا نبادا که حق را یادآرد. گفت: تو به مراد خود مشغول می‌باش و ما را یاد مکن، شبت خوش باد!» (مولوی، ۱۳۹۳: ۶۱۶)

داد مر فرعون را صد مُلک و مال
 تا بکرد او دَعْوایِ عِزِّ و جلال
 در همه عمرش ندید او درد سر
 تا نالد سوی حق آن بد گُهر
 داد او را جمله مُلکِ این جهان
 حق ندادش درد و رنج و اندوهان
 درد آمد بهتر از مُلکِ جهان
 تا بخوانی مر خدا را در نهان
 (مولوی، ۱۳۸۹: ۲۰۰/۳-۲۰۳)

بر این اساس عاشقان حق با درک بی‌مرادی‌های زندگی به خداوند نزدیک می‌شوند:
 عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
 باخبر گشتند از مولای خویش
 بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت
 «حُقَّتِ الْجَنَّةُ» شنو، ای خوش سرست
 (همان: ۴۴۶۷/۳ و ۴۴۶۶)

عاشقان حق زمانی که کامروا نمی‌شوند به وجود او آگاه می‌شوند. چنانکه در حدیثی آمده است: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» «بهشت به کارهای سخت و ناخوشایند پوشیده است و جهنم به تمایلات و شهوات. برای رسیدن به بهشت باید سختی‌ها را تحمل کرد و جهنم جایگاه کسی است که تسلیم شهوت‌ها شده است.» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۰۳)

مولانا رنج و درد را سبب درک و دریافت حقیقت می‌شمارد و می‌گوید:
 پس بدان این اصل را، ای اصل جو!
 هر که را درد است، او بُرده است بو

هر که او بیدارتر، پردردتر هر که او آگاه‌تر، رخ زردتر
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۶۲۷ و ۶۲۸)

۳-۲. محکی برای نمایاندن گوهر درونی انسان: به باور فرانکل وقتی انسان در دشوارترین شرایط، سرنوشت آمیخته با رنج را می‌پذیرد، معنایی ژرف به زندگی خود می‌بخشد. همچنین می‌تواند عظمت انسانی خویش را به فراموشی سپرد و در زمره حیوانات درآید. انسان در دشواری‌ها یا از فرصت‌ها به منظور دستیابی به ارزش‌های اخلاقی سود می‌جوید یا از آن روی برمی‌گیرد. این گزینش مشخص می‌کند آیا او شایستگی رنج‌های خود را دارد یا نه. (فرانکل، ۱۳۹۷ ج: ۱۱۴)

فرانکل با بررسی رفتار زندانیان اردوگاه دریافت که آنها اغلب اوقات فراموش می‌کردند در همان شرایط دشوار و استثنایی از نظر روانی گامی فراتر از خویشتن بردارند. آنها به جای اینکه دشواری‌ها را آزمایشی برای درک میزان نیروی درونی خود بدانند، زندگی را به‌عنوان موضوعی که نتیجه‌ای ندارد مورد تحقیر قرار می‌دادند. این امر به تعداد اندکی فرصت می‌داد، که به رغم تحمل شکست‌های دنیوی و حضور مرگ، به مرحله کمال عظمت انسانی و اوج شکوفایی روانی برسند. این کمال هرگز در شرایط عادی برای آنها در دسترس نبود. (همان: ۱۲۰)

انسانی که اسیر اوضاعی ناامیدکننده و در برابر سرنوشتی غیرقابل تغییر است باز هم ممکن است نکبتش را به دستاورد تبدیل کند. بدین‌سان او می‌تواند شاهی بر بهترین شکل استعداد انسانی باشد که می‌خواهد تراژدی را به پیروزی تبدیل کند چنانچه پلوتارک می‌گوید: «معیار انسان شیوه تحمل بدبختی است.» (فرانکل، ۱۳۹۶: ۱۲۵)

فرانکل به زندانیان تأکید می‌کرد که شرایط بحرانی را درک کنند و ناامید نشوند، زیرا زندگی در هر شرایطی معنادار است. در این دوره دشوار عزیزان ما و خداوند ما را زیر نظر دارند. انتظار دارند ما را با سری افراشته در برابر رنج ببینند. (فرانکل، ۱۳۹۷ الف: ۱۳۵)

مولانا در جایگاه یک صوفی از قاضی پرسشی را مطرح می‌کند و می‌گوید: آن قادرخدایی که می‌تواند آتش را به گل و درخت بدل کند و گل از خاک بیرون آورد، چرا زمستان را بهار نمی‌کند، زیان را به سود، و غصه را به شادی تبدیل نمی‌کند؟ مگر چیزی از او کم می‌شود؟

قاضی درد و رنج را محکی برای نمایاندن گوهر درونی انسان‌ها می‌شمارد و بیان می‌کند که خداوند از این طریق می‌خواهد به بندگان، مناسب رشد درونی‌شان لقب دهد و مردم سست‌عنصر را از شجاع و دلیر بازشناسد.

گفت قاضی: گر نبودی امرِ مُر
ور نبودی نَفَس و شیطان و هوا
ور نبودی زخم و چالیش و وغا
پس به چه نام و لقب خواندی مَلِک
بندگان خویش را؟ ای مُتَّهِک!
چون بگفتی «ای صَبور» و «ای حَلِیم»؟
چون بگفتی «ای شجاع» و «ای حکیم»؟
صابرین و صادقین و مُتَّفِقِین
چون بُدی بی‌رهزن و دیو لعین
رُستم و حَمزه و مُخَنَّث یک بُدی
علم و حکمت باطل و مُنْذَک بُدی^{۱۷}
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۷۵۲/۶-۱۷۴۷)

۴-۳-۲. **سبب رشد و کمال:** فرانکل معتقد است رنج‌ها انسان را به کمال روحی می‌رساند. او دربارهٔ تجربهٔ خود در اردوگاه چنین می‌گوید: «پس از پی بردن به معنای رنج، دیگر از کاهش دادن یا سبک‌کردن شکنجه‌های اردوگاه کار اجباری به شیوهٔ نادیده‌انگاشتن آنها یا به‌ذهن‌آوردن تصورات واهی و خوش‌بینی ساختگی خودداری می‌ورزیدیم. در واقع رنج‌کشیدن برای ما به‌صورت وظیفه‌ای درآمد بود که نمی‌خواستیم از عمل کردن به آن اجتناب کنیم. به راستی فرصت‌های پنهان رنج‌کشیدن را برای رسیدن به کمال شناخته بودیم.» (فرانکل، ۱۳۹۷ الف : ۱۲۹) به باور فرانکل فقدان موفقیت به معنای فقدان معنا و انبوهی رنج در برابر فقدان تشفی نیست. برعکس، رنج شخص را پخته می‌کند و رشد می‌دهد. در رنج‌بردن از چیزی برای دور شدن از آن، ما به درون خود حرکت می‌کنیم، به طوری که میان شخصیت خود و آن چیز فاصله ایجاد می‌کنیم. شخص می‌تواند از تنش ثمر بخش میان آنچه هست و آنچه باید باشد بهره برداری کند. (فرانکل، ۱۳۹۷: ۱۵۲ و ۱۵۳) تعالی خویشتن عصارهٔ زندگی است. انسان بودن جز حضور در متن معنای زندگی، تحقق بخشیدن به آن و عملی ساختن ارزش‌ها نیست. انسان بودن یعنی زندگی-کردن در گسترهٔ قطبی تنش ایجاد شده میان واقعیت‌ها و آرمان‌ها و تلاش برای تحقق

بخشیدن به آنها. انسان با آرمان‌ها و ارزش‌ها زندگی می‌کند و هستی او بدون تلاش برای متعالی ساختن خویش بی‌اعتبار است. (فرانکل، ۱۳۹۷ الف: ۵۹ و ۶۰)

«در زمینه زیست‌شناختی همان‌طور که می‌دانیم درد معنوی و روحانی، نگهبان و مراقبی پرمعناست. ... رنج‌های معنوی، آدمی را از دلمردگی حفظ می‌کند و او را از جمود نعلش‌گونه روانی به دور می‌دارد. تا وقتی که رنج می‌بریم از نظر روانی زنده هستیم. در واقع ما با رنج بالغ می‌شویم و رشد می‌کنیم رنج ما را قوی‌تر و غنی‌تر می‌سازد.» (فرانکل، ۱۳۹۷ د: ۱۵۵)

مولانا نیز در آثار خود بارها درباره وقایع و رویدادهای گوار و ناگوار زندگی سخن گفته و آنها را وسیله‌ای برای رشد و بالندگی می‌شمارد. او معتقد است که «همه دشواری‌ها و آسانی‌های حیات در خدمت این است که آدمی صاحب‌کمال شود و به خداوند تقرب یابد و با چشمان بازتر به داشته‌ها و خواسته‌های خود بنگرد.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۲: ۱۷۱)

او در غزلیات شمس می‌گوید:

یک لحظه داغم می‌کشی، یک دم به باغم می‌کشی

پیش چراغم می‌کشی تا واشود چشمان من

(مولوی، ۱۳۸۳: غزل ۱۸۰۵)

مولانا با نگاه روانشناسانه و خاص مشرب ذوقی و عرفانی خود درد را عنصری تازه کننده و طراوت‌انگیز می‌خواند. به باور او «روح آدمی با درد است که نشیط و بالان می‌شود. درد همچون باغبانی است که در درختزار روح می‌گردد و هر شاخه پژمرده و فرسوده را از تنه روح هرس می‌کند و بدینسان بدان قوت و نشاط می‌بخشد. بنابراین از منظر مکتب مولانا آنکه درد ندارد مرده‌ای است که در تابوت جسم خود حرکت می‌کند، اما درد هر اندازه بیشتر از پشتوانه آگاهی برخوردار باشد متعالی‌تر است.» (زمانی، ۱۳۸۲، ج: ۶، ۱۱۰۷)

دردِ داروی کهن را نو کند	دردِ هر شاخِ ملولی خَو کند
کیمیای نوکننده دردهاست	کو ملولی آن طرف که درد خاست؟
هین، مزن تو از ملولی او سرد!	درد جو و درد جو و درد، درد!

(مولوی، ۱۳۸۹: ۴۳۰/۶-۴۳۰/۲)

مولانا در بیان معنای رنج، به تمثیل داستان حضرت مریم را بیان می‌کند که در کشاکش درد زه به درخت خشکیده خرمایی رسید و چون بر تنه آن چنگ افکند باران رطب‌های شیرین بر سرش فروریخت. این درد بود که او را به سوی درخت راند و سبب شد که نخل بی‌بر میوه دهد. او در فیه ما فیه می‌گوید: «تن همچو مریم است و هریکی عیسی داریم اگر ما را درد پیدا شود عیسی ما بزاید و اگر درد نباشد، عیسی هم از آن راه نهانی که آمد باز به اصل خود بیوندد، الا ما محروم مانیم و از او بی بهره.» (مولوی، ۱۳۹۳: ۸۲)

مولانا حال مؤمن صابر در محنت و بلا را به حال نخودی مانند می‌کند که در دیگ می‌جوشد. نخود به این رنج و سختی شکایت می‌کند. کدبانو در پاسخ می‌گوید که او را برای این می‌جوشاند که ذوق و چاشنی بیابد و با جان و دل بیامیزد. حتی آن وقت هم که نخود سبز و تر بوده و در بستان آب می‌خورده است، وی را برای همین دیگ و آتش پرورش می‌داده‌اند. انسان نیز مثل نخود از عالم جماد و از اجزای زمین بوده و طی دگرگونی‌ها بلاهای سخت دیده است. در دیگ تن بارها جوش‌های سخت تحمل کرده است و این سختی‌ها او را پخته‌تر می‌کند تا از مراتب مادون، به مقام روح که عالم انسانی است رسد و برای آنکه به ماورای این عالم راه یابد، باید جوش دیگر تحمل کند و باز برای کمال دیگر آماده شود. (ر.ک مولوی، ۱۳۸۹، ۳ / ۴۱۵۹-۴۱۶۵) نخود جز جمادی عاری از عقل و روح نیست، اما محنت و سختی دیگ و آتش او را پخته می‌کند و در وجود انسان به کمالی که لازمه عقل و روح است می‌رساند چنان‌که محنت و بلا هم مؤمن صابر را تزکیه می‌کند، صیقل و صفا می‌بخشد و او را آماده نیل به کمال انسانی می‌سازد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۲۱۳)

مولانا با این داستان به خوانندگان تعلیم می‌دهد که تنها با پذیرش مشتاقانه درد و رنج است که مسیر چنین رشد و کمالی میسر می‌شود. به باور او برخی از رنج‌هایی که برای آدمی تقدیر شده، سبب ارتقای معنویت و انسانیت است.

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد بر تن ما می‌نهد ای شیر مرد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان ظاهر شدن

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲/۲۹۶۳ و ۲۹۶۴)

مولانا از زبان یوسف پیامبر به دوستش می‌گوید که انسان برای عروج به مقام بالاتر چاره‌ای از تحمل رنج‌ها و سختی‌ها ندارد. ماه بدون گذار از مُحاق و هلال نمی‌تواند بدر شود؛ دُر را در هاون می‌کوبند تا به نور چشم آدمی تبدیل شود؛ گندم را در زیر خاک زندانی می‌کنند تا پربرتر شکوفا شود؛ گندم را تا در آسیا نکوبند و در تنور نتابند به نان جان افزا بدل نمی‌شود و نان را تا در زیر دندان نخایند به جان آدمی در نمی‌آمیزد.

در محاق ار ماهِ نو گردد دوتا	نه در آخر بَدُر گردد بر سما؟
گرچه دُر دانه به هاون کوفتند	نور چشم و دل شد و بیند بلند
گندمی را زیر خاک انداختند	پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا	قیمتش افزود و نان شد جانفزا
باز نان را زیر دندان کوفتند	گشت عقل و جان و فهم هوشمند

(همان: ۳۱۶۳/۱-۳۱۶۷)

مولانا پس از ذکر شکست پیامبر در حدیبیه و فراهم شدن زمینه‌های پیروزی پس از آن، درباره کمال آفرین بودن رنج و غم‌ها از دید مؤمنان حقیقی می‌گوید:

زهرِ خواری را چو شکر می‌خورند	خارِ غم‌ها را چو اُشتر می‌چرند
بهرِ عینِ غم، نه از بهرِ فَرَج	این تَسألُ پیش ایشان چون دَرَج
آنچنان شاداند اندر قعرِ چاه	که همی‌ترسند از تخت و کلاه

(همان: ۴۵۱۱/۳-۴۵۰۹)

۲-۳-۵. سبب پویایی و چالاکی: فرانکل افزایش تنش را شرط لازم سلامت روان می‌داند و معتقد است زندگی خالی از تنش محکوم به روان نژندی اندیشه زاد و بی‌معناست. «شخصیت سالم در سطح معینی از تنش است. سطحی میان آنچه بدان دست یافته یا به انجام رسانده و آنچه باید بدان دست یابد یا به انجام برساند؛ یعنی فاصله‌ای میان آنچه هست و آنچه باید بشود. این فاصله بدان معناست که اشخاص سالم همواره در تلاش رسیدن به هدف‌هایی هستند که به زندگی‌شان معنا می‌بخشد.» (شولتس، ۱۳۹۹: ۱۶۱)

مولانا معتقد است رنج انسان را از سکون و ایستایی می‌رهاند. «تعاقب غم و شادی محرک آدمی است. غم و شادی به نحو مطلق فلج‌کننده‌اند. غم رکودی می‌آورد که مجال

حرکت را می‌ستاند و شادی غفلتی در پی خواهد داشت که سرخوشی ناشی از آن مانع عمل می‌شود. اگر مهار شتر محکم باشد شتر را یارای حرکت نخواهد بود و اگر مهار رها باشد نیز شتر از دست خواهد رفت. این تعاقب غم و شادی بسان شل و سفت کردن مهار شتر موجب این می‌شود که آدمی همواره حرکت کند.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۹)

دردِ داروی کهن را نو کند دردِ هر شاخِ ملولی خَو کند
 کیمیای نوکننده دردهاست کو ملولی آن طرف که درد خاست؟
 هین، مزن تو از ملولی آه سرد درد جو و درد جو و درد، درد
 (مولوی، ۱۳۸۹: ۶/۴۳۰۲-۴۳۰۴)

همچنین در بیانی دیگر می‌گوید:

مردِ غرقه گشته جانی می‌کند دست را در هر گیاهی می‌زند
 تا کدامش دست گیرد در خطر دست و پای می‌زند از بیم سَر
 (همان: ۱/۱۸۱۶ و ۱۸۱۷)

او عقیده دارد رنجی که انسان متحمل می‌شود پیامی از سوی خداوند برای استغفار و به‌تکاپو افتادن برای کار صواب است:

چونکه غم‌بینی، تو استغفار کن! غم به امر خالق آمد کارگن
 چون بخواهد، عین غم شادی شود عین بند پای آزادی شود
 (همان: ۱/۸۳۶ و ۸۳۷)

۴-۲. معانی رنج خاص مولانا

به جز مواردی که دیدگاه این دو اندیشمند در معنای رنج با هم مطابقت دارد، مولانا با تکیه بر مشرب عرفانی-اسلامی به جزئیات بیشتری از معانی رنج پرداخته است که نشان‌دهنده نگاه دقیق و عمیق مولانا به انسان و مسائل وجودی اوست.

۴-۱-۲. حکمت الهی و به مصلحت انسان: در نظر مولانا خدا بر هر کاری تواناست و به

هر چیزی دانا و بیناست. مصالح انسان‌ها را بهتر از خود آنها می‌داند، فعل لغو از او سر

نمی‌زند و بندگانش را عاشقانه دوست دارد. چنین خدایی هر کاری کند حتی در لباس رنج و قهر حتماً آن کار به سود آدمی است. از این رو رنج‌ها را هدیه خدا می‌داند و عاشق آنهاست. (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

مولانا در داستان پادشاه و کنیزک کشتن زرگر به دست حکیم الهی را «نیکِ بدنما» می‌شمارد، زیرا با حکم الهی صورت گرفت و به سود زرگر بود آنگونه که کشتی شکستن خضر به نوعی درستی بود. (ر.ک. مولوی، ۱۳۸۹: ۲۳۵/۱ و ۲۳۶)

نحوه برخورد انسان با سرنوشت به میزان پختگی روحی‌اش بستگی دارد. هر چه روح پخته‌تر باشد طبیعتاً انسان بیشتر تسلیم اراده خداوند می‌شود و کمتر از سرنوشت گله می‌کند چون می‌داند همه چیز تابع مشیت الهی است که بر پایه عدالت و رحمانیت قرار دارد. چنین شخصی درمی‌یابد هر چه برایش پیش آید به خیرش است و به پیشرفت معنوی‌اش کمک می‌کند. لذا شخص از ناملازمات زندگی کمتر آزرده می‌شود و در خود احساس وارستگی بیشتری نسبت به تعلقات دنیایی می‌کند، فشار روانی کمتری را تحمل می‌کند، با آرامش و دید عمیق‌تری با مسائل زندگی روبرو می‌شود و توکلش بر خدا بیشتر می‌شود. (الهی، ۱۳۸۲: ۱۰۶ و ۱۰۷)

مولانا در داستان «خلیفه‌ای که در کرم از حاتم طایی گذشته بود» درباره درد و رنج درویشی از زبان مرد اعرابی به زنش می‌گوید که عدالت خداوند اقتضا می‌کند به یکی ثروت و مکنّت دهد و به دیگری عزت درویشی عنایت کند.

حق تعالی عادل است و عادلان	کی کنند استم‌گری بر بیدلان؟ ^۷
آن یکی را نعمت و کالا دهند	وین دگر را بر سر آتش نهند
آتشش سوزد که دارد این گمان	بر خدای خالق هر دو جهان
«فقر فخری» از گزاف است و مجاز	نه هزاران عزّ پنهان است و ناز

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۳۵۷/۱-۲۳۵۴)

مولانا معتقد است اگر حکمت و خواست خداوند را در سختی‌ها و رنج‌ها ببینیم گله نمی‌کنیم و با آغوش باز پذیرایشان می‌شویم. تنگنایی که از سوی محبوب ازلی است بر

انسان مقدر شود عزیز است زیرا در آن مصلحتی پنهان است. انسان در کشاکش مشکلات مثل چوب تراش خورده و پوست دباغی شده مورد قبول واقع می‌شود.

مجوی شادی چون در غمست میل نگار
 اگرچه دلبر ریزد گلابه بر سر تو
 تراش چوب نه بهر هلاکت چوبست
 از این سبب همه شر طریق حق خیرست
 نگر به پوست که دباغ در پلیدی‌ها
 که تا برون رود از پوست علت پنهان
 که در دو پنجه شیری تو ای عزیز شکار
 قبول کن تو مر آن را به جای مشک تترار...
 برای مصلحتی راست در دل نجار
 که عاقبت بنماید صفاش آخر کار
 همی‌بمالد آن را هزار بار هزار
 اگرچه پوست نداند ز اندک و بسیار
 (مولوی، ۱۳۸۳: ۱۳۸۹: ۱۱۳۹)

به عقیده مولانا « برخی شادی‌ها به راستی شادی‌اند و برخی غم شادی‌نمایند و برخی غم‌ها حقیقتاً غمند و برخی غم‌نمایند. از این رو انسان‌هایی که در این رویاکده دنیا به سر می‌برند بدون تأویل و تعبیر ظاهر به باطن (و نه ظاهر به ظاهر) راهی برای فهم شادی و غم خود ندارند.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۱) آن‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست بدارید حال آنکه آن برای شما بد باشد. (بقره: ۲۱۶)

مولانا به تمثیل بیان می‌کند اگر همواره فصل تابستان بود سوز خورشید، بیخ و بن درختان را برمی‌کند. بنابراین سرمای دی مشفق و دلسوز درختان و باغ است، همچون گرفتگی‌های زندگی که به مصلحت انسان است.

چون که قبضی آیدت ای راهرو!
 زآنکه در خرجی در آن بسط و گشاد
 آن صلاح توست آتش دل مشو
 خرج را دخیلی بیاید ز اعتداد...
 تازه باش و چین میفگن در جبین
 چون که قبض آید، تو در وی بسط بین!
 (مولوی، ۱۳۸۹: ۳۷۳۴/۳-۳۷۴۷)

مولانا یادآور می‌شود گاه مضمون حکمی در آیه‌ای از قرآن با آیه دیگری برداشته می‌شود و حکمی که به جای حکم منسوخ می‌آید بهتر و فراگیرتر است. همچنین هر چیز

که در عالم طبیعت از میان می‌رود و چیزی جای آن را می‌گیرد، در آن مصلحتی است. شریعت موسی و عیسی در برابر شریعت محمد(ص) چون گیاه در مقابل گل بود. شب، روشنایی روز را از بین می‌برد تا آدمی در شب بیاساید و توانایی فکر او افزایش یابد و باز روز، شب را از میان می‌برد تا خورشید بتابد و گیاهان برویند و جانداران بپایند. پس تاریکی به ظاهر تاریکی است، اما در پی آن روشنی است. خردهای ناقص سودها را در پس زیان‌ها نمی‌بیند. (شهیدی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۱۲) کندن گیاه هرز برای خوب رشد کردن میوه و بریدن شاخ‌های خشک برای رشد درخت ضروری است. کشتن کافر در شریعت برای ایمن ماندن مؤمن و بریدن عضو فاسد برای سلامت باقی عضوهاست. (ر.ک. مولوی، ۱۳۸۹: ۳۸۵۹/۱-۳۸۸۷)

۲-۴-۲. زمینه‌ساز جوشش رحمت الهی: مولانا معتقد است انسان در برابر رنجی که در این دنیا می‌کشد از خداوند رحمتی بی‌شمار دریافت می‌کند که آن مصیبت‌ها دربرابرش هیچ می‌نماید. او تمثیل زنی را می‌آورد که به درگاه حق می‌نالد که بیست فرزند به دنیا آورده است و برای حمل آنها رنج برده، اما هیچ یک از آنها بیش از شش ماه زنده نمانده اند. او در خواب باغی پر نعمت و قصری طرفه می‌بیند که نام او را بر بالای آن نوشته‌اند. سروش غیب به او ندا می‌دهد که این رحمتی که شامل حالت شده در ازای آن مصیبتی است که تحمل کردی. زن وقتی دریافت این سختی‌ها از گنجینه رحمت الهی دور نمانده و خداوند پاداش تحمل آن را صد چندان عطا کرده است...

گفت: یا رب! تا به صد سال و فزون	این چنینم ده بریز از من تو خون
اندر آن باغ او چو آمد پیش پیش	دید در وی جمله فرزندان خویش
گفت: از من گم شد، از تو گم نشد	بی‌دو چشم غیب کس مردم نشد

(مولوی، ۱۳۸۹: ۳۴۱۳/۳-۳۴۱۵)

از نظر مولانا «غم دخل شادی است. شادی همه خرج و صرف است. باید گنجی یافت تا بتوان بر سر آن نشست و خرج کرد. عارفان این گنج را در غم جستند. غم و رنج و به تبع آن زاری و گریه، جلب‌کننده رحمت‌اند. مولانا مکرر مثال کودکان را ذکر می‌کند. آنان راهی به بیان خواسته‌هایشان و نیز جلب دوستی دیگران جز از طریق گریستن

ندارند. خدا نیز چون اراده یاری بنده‌ای می‌کند و می‌خواهد شادمانی نصیب وی نماید او را غمگین و دل‌گرفته می‌کند تا ابرهای رحمتش را بر او ببارد.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۷۰)

چون خدا خواهد که مان یاری کند	میل ما را جانب زاری کند
ای خنک چشمی که آن گریان اوست	ای همایون دل که آن بریان اوست
آخر هر گریه آخر خنده‌ای است	مرد آخرین مبارک بنده‌ای است
هر کجا آب روان، سبزه بُود	هر کجا اشکی دوان، رحمت شود

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۸۱۷-۸۲۰)

داستان شیخ احمد خضرویه مؤید همین مطلب است. او از عارفان بزرگ بود که برای یاری به مستمندان از افراد زیادی قرض کرده بود و ششصد دینار به آنها بدهکار بود. در بستر مرگ، طلبکاران بر بالین او آمدند و درخواست طلب کردند. او آنها را به صبر دعوت می‌کرد. در همین حین کودک حلوافروشی از کوی گذر می‌کرد. شیخ به خادم گفت: مقداری حلوا بخر تا ترش‌روی طلبکاران فروشنید. حلوا را به نیم‌دینار از کودک ستانند و هزینه حلوا به طلب شیخ افزوده شد. کودک از عدم پرداخت پول و ترس از تنبیه استادش گریه و زاری سر داد تا اینکه دریای رحمت الهی به جوش آمد و یکی از اعیان را در رویا مأمور کرد که ششصد و نیم دینار طلب شیخ را وصول کند. (رک مولوی ۱۳۸۹: ۲/۳۷۵-۴۴۴) همچنین در ابیاتی دیگر رنج را گنج رحمت می‌شمارد و می‌گوید:

رنج گنج آمد که رحمت‌ها در اوست	مغز تازه شد، چو بخراشید پوست
ای برادر! موضع تاریک و سرد	صبرکردن بر غم و سستی و درد
چشمه حیوان و جام مستی است	کان بلندی‌ها همه در پستی است
آن بهاران مُضَمَر است اندر خزان	در بهار است آن خزان، مگریز از آن

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲/۲۲۶۱-۲۲۶۴)

۳-۴-۲. **لازمه صفای باطن و پیراستگی نفس:** بنابر ادعای مولانا حیوانی است به نام اُشغُر که هر چه او را می‌زنند فربه‌تر می‌شود. نفس انبیا و اولیای الهی هم اشغرفست است و مصیبت‌ها و رنج‌های آنان لازمه صفای باطن و پیراستگی نفس است که آنها

را در راه حق توانمندتر و نیرومندتر می‌کند. او در این باره تمثیلی می‌آورد که دباغان داروهای تلخ و تیزی به پوست می‌زنند تا گنده و بدبو نشود و چون ادیم طایفی مقاوم و لطیف باقی ماند.

نَفْسِ مُؤْمِنٍ أَشْغُرَى أَمَدٍ يَقِينِ	کاو به زخمِ رنجِ زَفْتِ است و سَمین
زین سبب بر انبیا رنج و شکست	از همه خلقِ جهان افزون‌تر است
تا ز جان‌ها جانشان شد زَفْت‌تر	که ندیدند آن بلا قومِ دگر...
آدمی را پوستِ نَمَدُبُوغِ دان!	از رطوبتِ ها شده زشت و گران
تلخ و تیز و مَالِشِ بسیارِ ده!	تا شود پاک و لطیف و بافره...
که بلایِ دوستِ تَطْهیرِ شماسست	علمِ او بالایِ تدبیرِ شماسست

(همان: ۱۰۷/۴-۹۹)

به باور مولانا «آدمی اندر بلا کشته به است» (مولوی، ۱۳۸۹: ۶/۶۷۹۶) بنابراین صبر در برابر شدايد و مشکلات، نفس سرکش و کافر را مطیع می‌کند. ایستادن در برابر هوای نفس سبب سرفروید آوردن کل عالم در برابر انسان می‌شود.

ای برادر، صبر کن بر دردِ نیش!	تا رهی از نیشِ نَفْسِ گَبْرِ خویشت
کآن گروهی که رهیدند از وجود	چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود
هر که مُرد اندر تنِ او نفسِ گَبْرِ	مر ورا فرمانِ بَرَدِ خورشید و ابر

(همان: ۳۰۰۲/۱-۳۰۰۴)

مولانا می‌گوید: «اگر بر سر پیل نکوبند خواب و خیال هندوستان چنان او را از خود بیخود می‌کند که سر به شورش و طغیان برمی‌دارد. انسان نیز در آسایش و توانگری یاغی و طاغی می‌شود. از این رو خداوند با رنج‌ها و دردها صولت او را در هم می‌شکند و روح فروتنی و افتادگی را در جانش شکوفا می‌سازد.» (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۹) آن گونه که در قرآن آمده است: (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ) «حقا که انسان سر به طغیان بر می‌دارد هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند. (علق: ۶ و ۷)

زآنکه انسان در غنا طاغی شود	همچو پیل خواب‌بین یاغی شود
پیل چون در خواب بیند هند را	پیل‌بان را نشنود آرد دغا

(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/ ۴۲۰۱ و ۴۲۰۲)

درد و رنج برای زدودن ناخالصی‌های درون و کسب صفای باطن است. حجاب‌ها را یکی پس از دیگری می‌زداید و انسان را به حقیقت می‌رساند.

بهر آن است امتحان نیک و بد

تا برآرد کوره از نقره زبد

بهر آن است این ریاضت این جفا

تا برآرد کوره از نقره جُفا

(همان: ۲۳۳/۱ و ۲۳۴)

۴-۴-۲. سبب بقا و راحتی روح در جهان باقی: به عقیده مولانا « مردن تن در ریاضت

زندگی است/ رنج این تن روح را پایندگی است» (همان: ۳/ ۳۳۶۵) بنابراین درویشان

به این سبب طالب ریاضت و رنج‌اند که در برابر آن بقای روح و جان می‌یابند.

این ریاضت‌های درویشان چراست؟

کان بلا بر تن بقای جان هاست

تا بقای خود نیابد سالکی

چون کند تن را سقیم و هالکی؟

(همان: ۳/ ۳۳۴۹ و ۳۳۵۰)

مولانا بیان می‌کند امنیتی که مردان حق با خود دارند نتیجه ایمان و روشنی باطن

آنهاست و در خطرها پرودگار پناه آنهاست. عارفان در امان حقند، زیرا قدرت حق و

عظمت او را می‌دانند و خوف از حق آنها را از گمراهی دور می‌کند. (استعلامی، ۱۳۹۳،

ج۶: ۴۶۸)

عارفان زآن‌اند دایم امنون

که گذر کردند از دریای خون

آمنشان از عینِ خوف آمد پدید

لاجرم باشند هر دم در مزید

امن دیدی گشته در خوفی خفی

خوف بین هم در امیدی، ای صفی!

(مولوی، ۱۳۸۹: ۶/ ۴۳۶۴-۴۳۶۶)

۵-۴-۲. دری به سوی شادمانی و آسایش: مولانا رنج‌های این جهان را مقدمه‌ای برای

درک و دریافت شادی می‌داند. این روند در تمامی اجزای جهان جاری و ساری است

آنگونه که انگور پیش از شراب شدن در تنگنا قرار می‌گیرد، عدم پیش از موجود شدن در

رنج است، مشقت و سختی کار پیش از شیرینی دریافت مزد است و خزانِ برگِ زرد، پیش از رویش برگ تازه است. لذا می‌گوید:

فکرِ غمِ گر راهِ شادی می‌زند	کارسازی‌های شادی می‌کند
خانه می‌روید به تُندی او ز غیر	تا درآید شادی نو ز اصلِ خیر
می‌فشانَد برگِ زرد از شاخِ دل	تا بروید برگِ سبزِ مُتَّصِل
می‌کَند بیخِ سُروِرِ کهنه را	تا خرامد ذوقِ نو از ماورا
غمِ کَند بیخِ کثرِ پوسیده را	تا نماید بیخِ روپوشیده را
غم ز دل هرچه بریزد، یا بَرَد	در عوضِ حَقًّا که بهتر آورَد

(همان: ۳۶۸۸/۵-۳۶۹۳)

«برای عارف اندوه گذرگاه است منزل‌گاه نیست. تجربه هوشیارانه اندوه می‌تواند انسان را به مرتبه دانش شاد برساند که نوع ماندگارتری از خرسندی و رضایت در این عالم است. کسی که از سر هوشیاری و بصیرت اندوه را می‌آزماید شادی‌های پایدار بر سر و رویش باریدن می‌گیرد.» (نراقی، ۱۳۹۹: ۱۳۲)

ذوقِ خنده دیده‌ای، ای خیره خند!	ذوقِ گریه بین که هست آن کانِ قند
چون جهنمِ گریه آرد یادِ آن	پس جهنمِ خوش تر آید از جنان
خنده‌ها در گریه‌ها آمد کتیم	گنج در ویرانه‌ها جو، ای سلیم!
ذوق در غم هاست، پی گم کرده‌اند	آب حیوان را به ظلمت برده‌اند

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۵۸۴/۶-۱۵۸۷)

به تعبیر مولانا درک شادمانی و خوشی با درک غم و رنج میسر می‌شود. ناسوت عرصه تضادها و تزاخم میان امور مختلف است. هر چیزی در این عالم مقابلی دارد، زیرا اینجا سرای کثرت است. حتی شناختی که در دنیا برای اهالی آن حاصل می‌شود مبتنی بر تضادهاست و اگر امری متضاد نداشته باشد شناخته نمی‌شود. (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۸)

مولانا در این باره برای تمثیل نظر حکما را بیان می‌کند و نور را شرط وجود رنگ می‌داند. اگر ضد و مقابل نور یا زوال رنگ نمی‌بود به وجود رنگ پی نمی‌بردیم. اگر چیزی مستمر باشد تعجب و توجه انسان را جلب نمی‌کند، ولی هر گاه ضدی داشته باشد که

متعاقباً بر موضوع عارض گردد، بی شک توجه انسان بدان معطوف می‌شود. (فروزانفر ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۳۳ و ۴۳۴) بنابراین آفرینش رنج و غم، برای درک شادی است.

رنج و غم را حق پی آن آفرید تا بدین ضد خوش‌دلی آید پدید
پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد، پنهان بُود
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۱۳۰ و ۱۱۳۱)

بزرگ‌ترین کارکرد غم این است که شادی را می‌نمایاند. اگر همه زندگی را شادی فراگیرد درک شادی ممکن نخواهد بود و اساساً راهی بدان نخواهیم داشت و در عین وجود آن، از وجدان آن غافل خواهیم بود. (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۹)

غم چو آینه است پیشِ مُجْتَهِد که اُندر این ضد می‌نماید روی ضد
بعِدِ ضِدِّ رنج آن ضِدِّ دگر رو دهد، یعنی گشاد و کَر و فَر
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/۳۷۶۲ و ۳۷۶۳)

۶-۴-۲. سبب شکرگذاری: به باور مولانا گرفتاری و دردمندی سبب شکرگذاری است. صاحب نعمتان طغیان پیشه می‌کنند و خداوند را از یاد می‌برند، اما درد کشیدگان و محنت دیدگان شاکر و سپاس دار حق‌اند.

زین سبب بُد که اهلِ مِخْتِ شاکرند اهلِ نِعْمَتِ طاغی‌اند و ماکنند
هست طاغی بگَلَرِ زَرِّینِ قبا هست شاکر خسته صاحبِ عبا
شُکْرِ کی روید ز آملاک و نَعَم شُکْرِ می‌روید ز بُلوی و سَقَم
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/۳۰۱۰-۳۰۱۳)

۷-۴-۲. سبب نگاهداشت از چشم زخم: مولانا یکی از کارکردهای درد و رنج را محفوظنگه‌داشتن انسان از شورچشمان می‌داند. کسی که همواره در خوشی و شادی باشد او را به دیده حسد می‌نگرند و از چشم‌زخم در امان نمی‌ماند. بنابراین سختی‌ها نمود زندگی را در نظر دیگران متعادل‌تر می‌کند.

هر زمان گوید به گوشم بختِ نو که تو را غمگین کنم، غمگین مشو
من تو را غمگین و گریان زان کنم تا کت از چشمِ بَدان پنهان کنم

تلخ گردانم ز غم‌ها خوی تو تا بگردد چشم بد از روی تو
(همان: ۳/ ۴۱۴۹-۴۱۵۱)

۸-۴-۲. هشیار کننده و غفلت زدا: مولانا بر آن است که «غم و رنج در این عالم، که ستون آن غفلت است، هشدار دهنده و هشیار کننده است. شادی، مستی آور است و زهر فراموشی در جام آن ریخته شده و غم آب سردی که بر پیکر غافلان و ناسیان ریخته می‌شود. طلا شدن در گرو پذیرش تاب کوره است و شاهد و شکر را پس از نوشیدن صبر به کام می‌ریزند. ناخالصی‌ها جز به آتش رنج و ریاضت رفع نمی‌شود. شرور عاطفی که دلیلی علیه وجود خدا دانسته می‌شود، تلنگرهای میزبانی است که از نشستن میهمانان در درگاه به تنگ آمده و آنان را به بارگاه می‌خواند. خدایی که یک بار «اهبطوا» گفت و همه فرود آمدند و هزار بار «ارجعی» می‌گوید و کس باز نمی‌گردد. سیلی به گوش بیهوش زدن احیای اوست نه آزار وی.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۷۳)

حسرت و زاری گه بیماری است	وقت بیماری همه بیداری است
آن زمان که می‌شوی بیمار تو	می‌کنی از جرم استغفار تو
می‌نماید بر تو زشتی گنه	می‌کنی نیت که بازآیم به ره
عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این	جز که طاعت نبودم کار گزین
پس یقین گشت این که بیماری تو را	می‌بخشد هوش و بیداری تو را

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/ ۶۲۳-)

(۶۲۷)

مولانا داستان خیاطی را بیان می‌کند که به دزدی شهره بود. هر پارچه‌ای نزدش می‌بردند از آن می‌ربود و کسی نمی‌توانست او را به دام بیندازد. تا اینکه ترکی با یاران خود عهد کرد که نمی‌گذارد خیاط از پارچه او بدزدد. او پارچه گرانها را نزد خیاط برد. خیاط لطیفه می‌گفت و ترک از شدت خنده از خود بیخود می‌شد و تقاضای لطیفه‌ای دیگر می‌کرد. خیاط گفت: اگر یک لطیفه دیگر بگویم چیزی از پارچه‌ات باقی نمی‌ماند. مولانا از این داستان نتیجه می‌گیرد که دنیا مثل آن خیاط دزد لحظه‌های ماست. لذات گوناگون همانند آن لطیفه‌ها هستند که ما را سرگرم و از گذشت عمر غافلمان می‌کند، اما سختی‌ها و

مشکلات ما را هشیار می‌کند تا فوت فرصت‌ها را درک کنیم. (رک. مولوی، ۱۳۸۹: ۱۶۹۲/۶-۱۶۴۵) بنابراین سختی‌ها و امتحان‌های زندگی رحمتی است که ما را بیدار و هشیار می‌کند و باید قدردان آنها باشیم.

رحمتی دان امتحان تلخ را
نقمتی دان مُلکِ مَرُو و بلخ را
(۱۷۳۴/۶)

۹-۴-۲. **آمادگی برای مرگ:** مرگ انحلال و گسستگی ترکیب بدن است. هر درد و رنجی که بر بدن عارض می‌شود عضو درد یا تمام تن را در حد خود ضعیف و ناتوان می‌سازد. توالی رنج‌ها و بیماری‌ها به تدریج انحلال ترکیب بیار می‌آورد و برای مرگ و درهم ریختنش آماده می‌سازد. پس هر دردمندی و بیماری مقدمه‌ای برای مردن است. (فروزانفر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۸۰)

جزوِ مرگ از خود بران گر چاره‌ای است
چون ز جزوِ مرگ نتوانی گریخت
دان که کُگش بر سرت خواهند ریخت
جزوِ مرگ ار گشت شیرین مر تو را
دان که شیرین می‌کند کُل را خدا
از رسولش رو مگردان، ای فَضول!
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۱-۲۳۰-۲۲۹۸)

۵. نتیجه‌گیری

در جستار حاضر آرای دو اندیشمند انسان‌شناس، ویکتور فرانکل و مولانا را در نگرش معنادار به رنج سنجدیدیم. ویکتور فرانکل در نظریه معنادرمانی، نگرش معنادار به رنج را مطرح کرده و معتقد است رنج‌های اجتناب‌ناپذیر، معنادار است. وی با بررسی رفتار زندانیان اردوگاه کار اجباری و در جریان مشاوره‌های معانی رنج را بیان کرده و بر این باور است که هر کس خود باید معنای رنج‌هایش را دریابد. مولانا نیز قرن‌ها پیش از فرانکل و همچون او اعتقاد داشته که در رنج‌های اجتناب‌ناپذیر ما معنایی نهفته است. ذات زندگی درآمیخته با رنج است و اگر انسان معانی این رنج‌ها را دریابد تحمل رنج برایش

آسان می‌گردد. او در شناخت این معانی مخاطب را یاری داده و راه‌های گشایش معنای رنج را یادآور می‌شود.

در روند پژوهش روشن شد که مسئله نگرش معنادار به رنج در روان‌شناسی وجودی فرانکل، قرن‌ها پیش در اندیشه مولانا بیان شده است. این دو اندیشمند در پنج مورد تفکر همسویی به معنای رنج دارند. نخست رنج را لازمه آفرینش می‌دانند. فرانکل وجود تمامی انسان‌ها را قرین درد و رنج می‌شمارد و مولانا به زبان تمثیل، همه اجزای آفرینش را آمیخته با رنج می‌داند. دوم رنج را زمینه ساز نزدیکی به خداوند می‌داند. فرانکل در این زمینه تنها یک مثال از بیماری بیان می‌کند، اما مولانا در قالب‌های متعدد از رنج فراق حق تا دردهای جسمانی را زمینه ساز نزدیکی به خداوند می‌شمارد. سوم رنج را محکی برای نمایاندن گوهر درونی انسان می‌دانند. در این زمینه نظر فرانکل غنی‌تر بیان شده است. او با تجربیات ملموس از اردوگاه کار اجباری و مطالعه رفتار هم‌بندانش دریافت رنج می‌تواند سبب کشف معنای زندگی، ارتقای روحی و از خود فرارفتن شود، اما مولانا رنج را تنها محکی برای تشخیص افراد نیک از بد می‌شمارد. چهارم رنج را سبب رشد و کمال می‌داند. فرانکل با رنج اردوگاه به پختگی روحی رسید و نظریه معنادرمانی را با درک سختی‌ها نوشت. کمال معنوی مولانا نیز در گذر از سختی‌های زندگی‌اش مشهود است و در مثنوی این مسئله را با داستان‌ها و تمثیل‌های گوناگون پرورده است. پنجم رنج را سبب پویایی و چالاک‌ی می‌شمارند. به باور فرانکل انسان سالم تلاش می‌کند که از رنج عبور کند تا به هدف و معنای زندگی‌اش دست یابد و این سبب تحرک او می‌شود. مولانا نیز رنج را مانع رکود و ایستایی، و محرکی برای پیشرفت می‌داند.

به جز مواردی که تفکر این دو اندیشمند همسو است مولانا براساس آموزه‌های عرفانی-اسلامی معانی بیشتری از رنج را بیان کرده است. او در داستان‌ها و تمثیل‌هایش نگاهی همه‌جانبه‌تر و جهان‌شمول‌تر دارد و نه‌مورد بیشتر از فرانکل معنای رنج را بیان کرده است. او رنج را زمینه‌ای برای دریافت حکمت و رحمت الهی، صفای نفس، بقای روح در جهانی دیگر، دری به سوی شادمانی، سبب شکرگذاری، نگاه‌دارنده از چشم زخم، غفلت زدا و آماده کننده برای مرگ می‌شمارد.

پی‌نوشت‌ها

ⁱ واژه دازین (Dasein) واژه‌ای آلمانی و به معنی آنجا بودن یا آنجا هستی است. Da به معنی آنجا و Sein به معنی وجود یا هستی است. این واژه در انگلیسی اغلب (Existence) ترجمه شده است. هدیگر دازاین را به طور اختصاصی ویژه هستی انسان می‌داند. در این معنا انسان موجودی است که وجودش محدود به خود او نیست بلکه به طور ذاتی از خود او بیرون می‌زند و از خود بیرون می‌ایستد. (محمد پور، ۱۳۹۰: ۲۵۳)

ⁱⁱ اصطلاح « روان نژندی اندیشه زاد» (Noogenic Neuroses) با روان‌نژندی متداول که ناشی از کشمکش‌های روانی فرد متمایز است. نوس (Noos) به یونانی به معنای ذهن است و روان نژندی اندیشه زاد با هسته معنوی شخصیت نه به مفهوم دینی بلکه به صورت یکی از ابعاد وجود انسان خاصه با کشمکش‌های اخلاقی ارتباط می‌یابد. (شولتس، ۱۳۹۹: ۱۵۷)

ⁱⁱⁱ این رنج‌ها عموماً ناشی از صفات ناپسند درونی انسان همچون خودپرستی، نفس‌پرستی، دنیادوستی، طلب جاه و مقام، خودبینی و رعونت نفس و نادانی و بدکاری و ... است، لذا انسان می‌تواند با اختیار و اراده خود از آنها فاصله گیرد و آنها را با اندیشه انسانی و چاره‌جویی حل و فصل کند. مولانا در تعبیر زیبایی از این گونه غم و رنج‌ها چنین می‌گوید:

از بخار و گرد باد و بود ماست	این همه غم‌ها که اندر
این چنین شد و آنچنان، وسواس ماست	سینه‌هاست
(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۲۹۶/۱ و ۲۲۹۷)	این غمان بیخ‌کن چون داس ماست

برای نمونه‌های بیشتر بنگرید به (۱۰۵، ۱۰۳/۱، ۱۴۰، ۸۹) و (۱۲۳/۲ و ۴۲۲/۵) ^{iv} نظیر همین مضمون (۱/ ۳۲۱۷-۳۲۱۹) و (۳/ ۶۸۶-۶۸۲ و ۴۰۱۰-۴۰۰۵) و (۴/ ۲۹۲۰-۳۸۵۵ - ۳۸۴۹ - ۲۳۰۶ - ۲۳۰۳ - ۸۲۲ - ۸۱۹)

^v خداوند می‌فرماید: (انَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ) خداوند بر مردم هیچ ستمی نمی‌کند ولی مردم بر خویشان ستم می‌کنند. (یونس: ۴۴)

فهرست منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم (۱۳۹۶)، ترجمه مسعود انصاری تالشی، تهران: جامی
۲. استعلامی، محمد (۱۳۹۳)، مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، چ ۱۰، تهران: سخن.
۳. الهی، بهرام (۱۳۸۲)، راه کمال، ترجمه فرزاد یمینی، چ نهم، تهران: جیحون.
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، بحر در کوزه، چ هشتم، تهران: علمی.
۵. زمانی، کریم (۱۳۸۲)، شرح جامع مثنوی معنوی، چ ۱۳، تهران: اطلاعات.
۶. شهیدی، جعفر (۱۳۸۶)، شرح مثنوی، چ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. شولتس، دوان (۱۳۹۹)، روان‌شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، چ ۲۵، تهران: پیکان.
۸. فرانکل، ویکتور (۱۳۹۶)، انسان در جستجوی معنای غایی، ترجمه احمد صبوری و عباس شمیم، چ سوم، تهران: آشیان.
۹. -- (۱۳۹۷ الف)، میل به معنا، ترجمه کیومرث پارسای، تهران: تمدن علمی.
۱۰. -- (۱۳۹۷ ب)، معنادرمانی، ترجمه مهین میلانی، چ هفتم، تهران: درسا.
۱۱. -- (۱۳۹۷ ج)، انسان در جستجوی معنا، ترجمه کیومرث پارسای، تهران: تمدن علمی.
۱۲. -- (۱۳۹۷ د)، پزشکی و روح، ترجمه فرخ سیف بهزاد، چ چهارم، تهران: درسا.
۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۶)، شرح مثنوی شریف، چ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. -- (۱۳۸۱)، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، چ دوم، تهران: امیرکبیر.
۱۵. کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۶)، مولانا و مسائل وجودی انسان، چ دوم، تهران: نگاه معاصر.
۱۶. -- (۱۳۹۲)، مولانا و معنای زندگی، تهران: نگاه معاصر.

۱۷. محمدپور، احمدرضا (۱۳۹۰)، ویکتور امیل فرانکل بنیانگذار معنادرمانی (فرادیدی بر روان شناسی و روان درمانی وجودی)، چ سوم تهران: دانشه.

۱۸. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۹)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چ سوم، تهران: هنرسرای گویا.

۱۹. -- (۱۳۸۳)، غزلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: پژوهش.

۲۰. -- (۱۳۹۳)، فیه ما فیه، شرح کریم زمانی، چ چهارم، تهران: معین.

۲۱. نراقی، آرش (۱۳۹۹)، آینه جان: مقالاتی درباره احوال و اندیشه‌های مولانا جلال الدین بلخی، چ پنجم، تهران: نگاه معاصر.

ب) مقاله‌ها

۱. شهبازی، ایرج (۱۳۸۶)، «رنج از نگاه مولانا»، مجله پژوهشنامه ادب حماسی، تابستان و پاییز ۱۳۸۶، ش ۴، ۱۶۷-۱۸۶.

۲. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۳)، «درد از کجا رنج از کجا؟»، مجله هفت آسمان، زمستان ۱۳۸۳، ش ۲۴، ۵۱-۷۲.